

تناقض‌های ذهن (شماره ۲)

کز تناقض‌های دل، پشتم شکست
بر سرم جانا بیا می‌مال دست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۶۰

« پیشرفت‌آبرابر سرنگونی‌آ »

سعیکم شتی، تناقض‌آندرید
روز می‌دوزید، شب برمی‌درید
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶

تلاش‌های شما پراکنده و گونه‌گون است و شما در دام تناقض گرفتار آمده‌اید، چنان‌که مثلاً روز می‌دوزید و شب همان را پاره می‌کنید.

چرا تلاش می‌کنیم ولی پیشرفت نمی‌کنیم؟
این بیت پاسخ همین سوال است. چون تلاش‌هایمان پراکنده و متناقض همدیگر است، به‌گونه‌ای که گویی هرچه روز می‌دوزیم، شب آن را می‌شکافیم و پس از مدتی خسته می‌شویم از تلاش کردن و نتیجه نگرفتن.

جهد فرعونی چو بی‌توفیق بود
هرچه او می‌دوخت آن تفتیق بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰
-تفتیق: شکافتن

ما در من‌ذهنی خیلی تلاش می‌کنیم، مثلاً مدت طولانی درس می‌خوانیم، مدرک می‌گیریم، شغل پیدا می‌کنیم، وقت و انرژی خود را هزینه می‌کنیم و درآمد کسب می‌کنیم تا پس‌انداز کنیم، اما هرچه بیشتر جمع می‌کنیم کمتر راضی می‌شویم. بعد با هزینه‌های بسیار ازدواج می‌کنیم و بچه‌دار می‌شویم اما دائم با همسر و فرزندان خود درگیر هستیم. معمولاً مذهبی داریم که به آداب و باورهای آن پایبند هستیم ولی ندرتاً حس آرامش را تجربه می‌کنیم؛ حتی مدتهاست که گنج‌حضور می‌بینیم و شعر حفظ می‌کنیم ولی سر بزنگاه امتحان، رد می‌شویم. چرا حتی در اوج موفقیت همیشه یک جای کار می‌لنگد؟! و بالاخره هم به نقطه‌ای می‌رسیم که با وجود به‌دست‌آوردن چیزهای بسیار، که آنها را عامل موفقیت خود می‌دانستیم، احساس خلاء، بی‌چیزی، خستگی و ناامیدی می‌کنیم و در یک کلام، فرو می‌ریزیم و سرنگون می‌شویم.

سرنگون زان شد، که از سر دور ماند
خویش را سر ساخت و تنها پیش‌راند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

چرا سرنگون شدیم؟ مولانا می‌فرماید: سرنگون زان شد که از سر خداوند، از سر زندگی، یعنی سر اصلی‌اش دور ماند و از خرد زندگی استفاده نکرد. هر کس از سر زندگی دور بماند و به جای خدا، چیزها را در مرکزش بگذارد، خودش برای خودش در من‌ذهنی سر درست کرده و حتماً سرنگون خواهد شد. قرار دادن همانیدگی‌ها از هر نوع که باشد، چه چیزهای مادی، چه فکرهای علمی یا باورهای مذهبی و حتی اعمال معنوی ذهنی، مرکز ما را پر می‌کنند.
ما اشعار مولانا را می‌خوانیم و برای خود لباس حضور را می‌دوزیم، اما در شب ذهن آن را می‌شکافیم. چراکه اختیار خود را به او نمی‌دهیم، حاضر نیستیم از سر و بلکه سرهای بی‌شمار من‌ذهنی خود بگذریم و آنها را قربانی کنیم، تازه از این علم جدید هم سر جدیدی ساخته‌ایم برای خودمان و لاجرم سرنگون خواهیم شد. سرنگون شدیم، چون گفتیم: «می‌دانم!» و در این لحظه فضا‌گشایی نکردیم و با پندارِ کمال، تمرکز روی دیگران، و سبب‌سازی‌های ذهن، تا لبِ بامِ غرور پیش رفتیم.

وانکه آندر وهم او ترک ادب
بی‌ادب را سرنگونی داد رب

سرنگونی آن بود کو سوی زیر
می‌رود پندارد او کو هست چیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۶
-چیر: چیره، غالب، مسلط

مولانا در این ابیات، در وهم بودن و ترک ادب در مقابل خداوند را عامل سرنگونی معرفی می‌کند. و بدتر این‌که انسان در حال سقوط می‌پندارد بر شرایط مسلط است! بی‌ادبی یعنی مقاومت و فضا‌بندی به جای فضا‌گشایی، استفاده از توهمات و فکرهای همانیده به جای هوشیاری نظر. انسان بی‌ادب تمام توجه و انرژی‌اش را می‌گذارد برای گسترش همانیدگی‌ها و شکوفاشدن در آنها و تکبر و غرور داشتن بر حسب آنها، ولی ناگهان با سر به دیوار بلا می‌خورد و تازه درمی‌یابد آنچه «چیر» می‌پنداشت در حقیقت «زیر» بوده است.

تا به دیوارِ بلا ناید سرش
نشود پند دل آن گوشِ کرش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

گاهی هم من ذهنی شروع می‌کند به کامران شدن، یعنی از همانیدگی‌ها استفاده می‌کند و به اوج برخورداری از همانیدگی می‌رسد و تأیید و توجه دیگران را دریافت می‌کند و خود را برتر از دیگران جلوه می‌دهد، زیاد حرف می‌زند و می‌خواهد خودش را نشان بدهد. مولانا می‌فرماید: درست در همان لحظه که فکر می‌کند دارد خیلی موفق می‌شود، در نقطه خطرناکی ایستاده است، همچون مستی که بر لبِ بامِ بلندی ایستاده و هر لحظه ممکن است سقوط کند و تنها راه نجات او عقب رفتن است.

پر کنار بامی ای مست مدام
پست بنشین یا فروداً، والسلام

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دم خوش را کنار بام دان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶ و ۲۱۴۷
-مدام: شراب
- پست بنشین: عقب‌تر بنشین

عقب نشستن یعنی: انصتوا را رعایت کردن، صبر و شکر و پرهیز داشتن، تسلیم شدن و دست از ستیزه برداشتن، دست از نشان دادن خود برداشتن و قرین خداوند شدن. متأسفانه فردی که دچار مستی غرور است و در ذهن خود «دم خوشی» دارد، احتمال اینکه هوشیار بشود، پایین است، مگر با تجربه درد بسیار یا اینکه در همین لحظه، قدم اول را متفاوت از گذشته بردارد و این بار به جای انتخابِ من‌ذهنی‌اش، انتخابِ خود را به دستِ خردِ بزرگان که از خرد کل سرچشمه گرفته است، بسپارد.

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

چون نباشد حفظ و تقوا زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹ و ۶۵۰

-سمیه از تهران